



کد مقاله: 24720

تاریخ مقاله: 2001, 25Wednesday, April

سرمقاله: عقلانیت در تمدن اسلامی

سرمقاله

مولوی زبان را سایه حقیقت می‌داند. گویا وی در بیان این عقیده توجهی نیز به ابهامها و تیرگیهای زبان داشته است. به طور عموم زبان را رازدار و در عین حال پرده بردار از حقیقت می‌دانند. اما گاه همین زبان پرده‌هایی بر حقیقت می‌آویزد و حجاب دستیابی به حقیقت می‌شود. انسانها به زبان نیازمندند؛ زیرا زبان فضای داد و ستد اندیشه و هدفها را فراهم می‌سازد. اما هنگامی که این فضا تیره و مه‌آلود شد دیگر اندیشه‌ها به هدفها نمی‌رسند و مبادله‌ها به مجادله‌ها می‌انجامند. واژه‌ها که در زبان نقش اساسی را بر عهده دارند و مَحْمِل جابه‌جایی معانی هستند گاه بیش‌ترین دشواری و کژتابی را در فهم معانی پدیدار می‌سازند. بویژه واژه‌های همگون و هم‌معنی که استعداد و آمادگی بسیار برای فریب دادن اندیشه‌ها را دارند. یکی از برجسته‌ترین واژه‌هایی که متهم به چنین فریبی است واژه عقل است.

شاید کم‌تر واژه‌ای چون عقل در طول تاریخ اندیشه تا این حد مورد استفاده و کاربرد قرار گرفته باشد. هزاران سال است که انسان خود را در ذیل واژه عقل معنی کرده است. گفت و گوی انسان و عقلانیت گفت و گوی دیرینه‌ای است که به حدیث نفس همیشگی انسان بیش‌تر می‌ماند. در بیش‌تر نظامهای فکری عقل هم به تعریف انسان و هم به تعریف جهان معنی بخشیده است. هم‌نردبان حقیقت بوده است هم‌داور حقیقت و هم‌خود حقیقت. در برخی نظامها آن را روح جهان نامیده‌اند. در پاره‌ای دیگر برایش مقام الوهیت نیز قایل شده‌اند. به دنیای مدرن بنگریم که چگونه بر یگانه بودن عقل و بر حجت بودن و اعتبار مطلقش پای می‌فشارد هر ترازویی را به ترازوی عقل راست می‌کند و هر دشواری را به سرپنجه عقل فرو می‌کوبد!

در تحلیلهای تاریخی نیز عقل هسته اصلی هر تمدنی به شمار می‌آید. گفته می‌شود تمدن‌ها بر مدار عقلانیت پدید می‌آیند و با نابودی آنها ناپدید می‌شوند. آیا چنین است؟

عقل در آیین ما نیز جایگاه بلند و ممتازی دارد. نخستین آفریده باری است. به میانجی آن خدای رحمان پرستش می‌شود و به یاری آن بهشت جنان یافتنی.

آری واژه‌ها سخت فریب‌دهنده‌اند! بویژه واژه‌ای جزیره‌ای که از هر سو به یک افق معنایی گشوده می‌شوند و جایگاه جغرافیایی آنها در صحنه اندیشه به ملتی و دیدارگاه شرق و غرب و شمال و جنوب فرهنگی می‌ماند. همگان به این واژه‌ها توفه می‌کنند اما مراد و هدفهای گوناگون اراده می‌کنند. اما آیا برآستی فیلسوفان ساختارگرا و زبان‌شناسان مدرن درست نمی‌گفتند که باید واژه‌ها را در ساختار و نظامی معنی کرد که بدان بستگی دارند؟ یعنی در بسترهای فرهنگی و اجتماعی آنها و آیا نمی‌توان پذیرفت که واژه‌های همگون و هم‌معنی در نظامهای گوناگون فرهنگی معانی گوناگونی افاده می‌کنند؟

درست است که واژه‌ها پدیدگانی سرگشته و بی‌هویت نیستند اما باید به یاد داشت که ما همیشه آنها را در یک فضای فرهنگی خاص تنفس کرده ایم و کم‌تر آثار ناپیدای آن فرهنگ را بر سببهای معنایی آنها ردیابی کرده ایم. آری واژه‌ها فریب دهنده اند! در عصر ما همه از زبان و واژه‌ها می‌گویند. فیلسوفان تحلیلی به گونه‌ای و فلاسفه اگزیستانس به گونه دیگر. پُست مدرن‌ها به گونه‌ای و هرمنوتیست‌ها و ساختارگراها و زبان‌شناسان به گونه‌ای دیگر. مخرج مشترک کلیه این گفته‌ها این است که: موضوع زبان کلید حل بسیاری از دشواری‌های فکری ماست. خیمه‌گاه اندیشه را باید در سرزمین زبان بر پا نمود. و اندیشه را به استقبال زبان باید فرستاد. باید نکته‌های زبانی آموخت و در دهلیزهای زبان و واژه‌ها به جست و جوی حقیقت رفت. ژرف کاوی در تاریکیهای زبان ما را به روشنیهای اندیشه راهنمون می‌کند.

شاید پذیرش این سخن برای همسایگان دورتر مباحث فلسفی کمی دشوار باشد اما برای مراقبان و پی‌گیران تاریخ اندیشه سخن آشنایی است. در هر حال به تعبیری برآیند تجزیه و تحلیل مباحث زبان نیازمند تحلیل و واشکافی فرهنگ هاست و فرهنگها بستر پیدایش اندیشه‌ها.

زبان را در پیوستگی با فرهنگ‌ها می‌کاویم تا اندیشه‌ها از این کاوش سر برآورد. بسیاری از نواندیشان و اصحاب روشنفکری دینی نیز برای تجدید حیات دینی بر همین معنی تاکید کرده اند: کالبد شکافی مفاهیم دینی با مراجعه به زبان و گفتمان‌های دینی در هر دوره از تاریخ بنیان‌گذاری و تطوّر تمدن اسلامی. سرنوشت عقل را در گستره تمدن اسلامی بر همین مبنا دنبال می‌کنیم. عقل و عقلانیت در منظومه اندیشه دینی مفهوم آشنایی است. اما آشنایی که به واقع در غربت دیده‌ها به سر می‌برد. تنها آوایی از آن می‌شناسیم اما نقاب از چهره آن بر نیفکنده ایم.

در متون و نصوص اسلامی با عقل و تعقل بارهای بار دیدار می‌کنیم. این عقل را می‌توان عقل دینی یا اسلامی نامید که ویژگیهای ارزشی خود را دارد. با عقلی دیگر در زندگی عادی مردم روبه‌رو هستیم که تدبیر امور فردی یا اجتماعی می‌کند. ممکن است جهت‌گیری دینی هم نداشته باشد و حتی جهت‌گیری ضد دینی داشته باشد. در اساس عنصری مدبّر و گره‌گشاست و در چارچوب نظام هنجاری فاعل خود عمل می‌کند. خود عنصری ارزشی نیست و دستگاه ویژگیهای ارزشی معینی ندارد. شماری این عقل را عقل معاش می‌نامند که البته تعبیر کامل و رسایی نیست. همین گونه با عقل (و بهتر است بگوییم با عقل‌های) دیگری در طول تاریخ اندیشه و فلسفه آشنا هستیم.

عقل‌هایی که هر یک بیانگر یک نظام اندیشگی ویژه اند:

عقل ارسطویی و افلاطونی.

عقل دکارتی.

عقل کانتی.

عقل هگلی.

عقل ابن‌سینایی و ابن‌رشدی.

عقل اشراقی.

عقل صدرایی (و صد البته گمان نکنیم که عقل در تمامی این دستگاهها معنای یکسانی دارد).

ویژگی مشترک همه آنها این است که در اساس رویکردی فلسفی و استنتاجی نسبت به سرنوشت واقعیت دارند. منطق صوری را به خدمت می گیرند و به مواد اندیشه سامانی مدون و کلاسیک می دهند تا شاید از این نظم استنتاج گوهر حقیقت به عمل آید. در این جهت گاه ریاضیات را الگوی خود قرار می دهند (همچون دکارت که عقل ریاضی و اصالت ریاضیات را خوش می داشت) گاه هندسه اقلیدس را (همچون اسپنوزا) گاه فیزیک را (همچون کانت) و گاه خود منطق محض را (همچون فیلسوفان قرون وسطی و هم کیشان مسلمان آنان). اما این عقول استنتاجی هر یک ویژگی برجستگیهای خود را دارند و در واقع اطلاق عقل و یا دستگاه عقلانی بر آنها گاه به همگونی لفظی بیش تر همانند است. با یادآوری این پلورالیسم عقلانی دست کم یک نکته خود را شفاف تر می نماید و آن این که باید واژه ها را بیش تر صیقل داد و در شفاف کردن معنایی و مفهومی آنها بیشتر درنگ ورزید.

عقلانیت دینی ما یعنی آنچه در نخستین فراز از آن یاد کردیم خود در طول تاریخ حیات دینی ما دگردیسیهای فراوانی یافته است. این مجال را داشته که با دیگر عقل های یاد شده به داد و ستد نشیند و در تشریک مساعی با آنها صورتها و لباسهای جدیدی بپوشد. متکلمان و فقیهان و مفسران و اصولیان از یک سو و فلاسفه و روشنفکران و نواندیشان از دیگر سوی هر یک در این دگردیسی عقلانی نقشهایی را بر عهده داشته اند. گذشته از داور - ارزشی درباره دستاورد تلاش آنان یک چیز مسلم می نماید: فاصله و تفاوتهای بسیاری میان صورتهای جدید عقلانیت دینی و صورت نخستین آن دیده می شود. در قرآن و متون دینی عقل هیچ گاه به معنای عقل ارسطویی و یا عقل ریاضی به کار نرفته است. عقلانیت قرآنی حتی با عقلانیت استنباطی اصولیان و فقیهان نیز فرق دارد. عقل قرآنی پیوند ژرفی با قلب دارد قوه بازشناسی خیر و شر است. حیثیت ارزشی دارد و از آن تیت و عمل اخلاقی برمی خیزد. بیش تر به عقل عملی می ماند و نمی تواند نسبت به نظام هنجاری و ارزشی فاعل شناسای خود لاقضاء و بی اعتنا بماند. شک نیست دینداری نوعی سلوک و روندگی است و برای تحقق دینداری نیاز به نوعی عقلانیت سلوکی است. آموزشهای قرآن و سنت و تمام آنچه در پوشه های دینی می یابیم به تأکید بیانگر چنین عقلانیتی است. اما آنچه در میان متدینان و بویژه در میان متفکران دینی به حقیقت پیوسته و واقع گردیده عقلانیتی ترکیبی است عقلانیتی که بیش تر جنبه نظری دارد تا عملی. بیش تر به هست ها می پردازد تا بایدها. سلوک و رهروی کم تر از آن پدید می آید. به فهم دین صورتهای پیچیده تری می دهد. کار و بار عده محدودتری است. خود به درگیری و رقابت و ناهم کیشی می انجامد. فرقه ها پدید می آورد و بازار مناقشه ها و مباحثه ها را داغ تر می کند. آیا چنین عقلانیتی آن گونه که شماری ادعا می کنند انحراف از مسیر راست کیشی دینی شمرده نمی شود؟ و آیا تکلیف متدینان بازگشت به عقلانیت خالص دینی نیست؟ اما از سوی دیگر آیا عقلانیت ایده آل و خالص دینی انتخابی جز تعامل با سایر عقلانیتها و داد و ستد و ترکیب با آنها را داشته و دارد؟ آیا آن عقلانیت می تواند در همسایگی سایر عقلانیتها بنشیند و انزوا پیشه کند و هیچ رابطه و گفت و گویی با همسایگان خود برقرار نکند؟ پرسشهایی از این دست پرسشهای بسیار سرنوشت سازی برای اندیشه و عمل دینی ما به شمار می آیند. جامعه دینی و اندیشه وران آن همواره بر فهم صحیح از دین و جهت گیری آن تأکید کرده اند اما این فهم هیچ گاه در خلأ پدید نیامده است بلکه همواره در بستری از میراثهای گونه گون فرهنگی در جامعه دینی پدید آمده است. جامعه اسلامی از آغاز تأسیس تا کنون مراحل گوناگونی را پشت سر گذارده و از مواقف فرهنگی گوناگونی گذر کرده است. در هر موقف با فرهنگهای بیرونی در داد و ستد بوده است و دستاورد این داد و ستد سیرتها و صورتهای جدیدتری برای فرهنگ و عقلانیت دینی پدید آورده است. از آن جایی که فرهنگ نرم افزار کلیه حرکتها یک جامعه است و از آن رو که عقلانیت جمعی و نهادینه شده در هر جامعه مهم ترین شالوده فرهنگها به شمار می آید به نظر می آید برای شناخت و بازسازی هر جامعه بایستی به سراغ شالوده های عقلانی و فرهنگی آن جامعه رفت.

جامعه اسلامی در حیات و حضور پیامبر گرامی اسلام(ص) با توجه به فرهنگ اصیل و عقلانیت بر آمده از زلال وحی و آموزشهای مستقیم پیام آور وحی صورت و سامان ویژه ای داشت. همین جامعه پس از گذر از مرزهای شبه جزیره و رویا رو با فرهنگهای ماوراء تجربه های جدیدی برای سرزمینهای فتح شده و مردمان آنها پدید آورد و خود نیز به کسب تجربه های جدیدی در حوزه اندیشه و عمل جمعی پرداخت. با فرهنگ اقوام و ملل در هم آمیخت و اشکال جدیدی از حیات و اندیشه برای جامعه بشری فراهم آورد.

امروز اندیشه وران و دلسوزان جامعه اسلامی به منظور بازسازی و معماری جامعه دینی نیازمند ژرف کاوی در ریشه های فرهنگی جامعه اسلامی و کند و کاو در سیر عقلانیت دینی مشخصه ها نتیجه ها و فایده های آن در دوره های مختلف تاریخی هستند. پروژه نقد عقلانیت در تمدن اسلامی البته پروژه جدیدی نیست. اندیشه وران بزرگی چون: غزالی ابن رشد ابن سینا ملاصدرا و نیز بسیاری از فقیهان و اصحاب شریعت و عرفا و اصحاب باطن هر یک نقشهای سنتی خود را در این پروژه داشته اند. اما دیدار فرهنگ اسلامی با فرهنگ غربی و چالش عظیمی که برای متفکران دینی بر سر مسأله (سنت و مدرنیته) پدید آمده است بر ضرورت احیای این پروژه و جدی گرفتن آن انگشت تاکید می نهد. نواندیشان دینی چون: محمد عابد الجابری و محمد آرکون و شماری دیگر از هم کیشان آنان در راستای همین معنی پژوهش در معنای عقل و سیر و تحوّل آن را در تمدن اسلامی محور پژوهشهای خود قرار داده اند و بر این باورند با روشنفکری پرونده عقلانیت در ادوار مختلف تاریخ اسلامی بویژه در دوره معاصر می توان به مهندسی دوباره جامعه اسلامی سازوار با شرایط جدید تمدن بشری مبادرت کرد. به نظر این گفته و اعتقاد تا حدود بسیاری به دغدغه هایی که در جامعه نوپای اسلامی ما پدید آمده است پوشش می دهد. تأسیس یک نظام دینی در وهله نخست بر پایه این پرسش استوار است که هویت دینی برای یک جامعه به چه عواملی وابسته است؟ آگاهی از واقعیت هویت دینی و این که عناصر ثابت و ذاتی آن چه هستند و تا چه اندازه این هویت شایستگی انعطاف و کشسانی دارد از کلیدی ترین مسایلی است که در تأسیس این نظام دخالت دارد. شکاف تاریخی که میان ما و مدینه پیامبر(ص) در عصر ظهور وجود دارد و ایجاد لایه های فراوان فرهنگی میان ما و آن دوره و دگر دیسیهای پیچیده ای که در قالب فرهنگ و تمدن و عقلانیت اسلامی در این میان صورت گرفته همگی حجاب آگاهیهای ما به واقعیت هویت دینی و ایمانی خود است. در واقع داستان ما داستان گم گشتگانی است که در جست و جوی به یاد آوردن خود می باشند؛ اما با حجابهای عظیمی که صورت اصیل خودیت آنان را فرا گرفته است روبه رو هستند. شناخت عقل و عقلانیت دینی اشکال نخستین و صورتهای واپسین آن میزان کششها و استعدادهای آن برای تعامل و دادوستد و توان صورت پذیری آن پروژه ای است که ما را در مسیر این تجدید خاطره و خودشناسی و نیز بازسازی وجودی خود یاری خواهد رساند.

پروژه یاد شده البته راهی بلند در پیش دارد و استعدادها و اندیشه های بسیاری را در جهت تعاون و مشارکت طلب می کند. بایستی در میراث عقلانی جامعه اسلامی و تراث عقلانی آن کسانی که در این میراث سهم و نقش افزون تری داشته اند مذاقه کاملی صورت داد و از دستاوردهای آن در تصویر عقلانیت خوشایند دینی استفاده شایان نمود.

این کار را می توان از پروژه های کوچک تری نیز آغاز کرد کالبدشکافی جریانهای فلسفی و میراث به جای مانده از آنها در جامعه اسلامی می تواند از این پروژه های کوچک تر به شمار آید.

گامهای بعدی را می توان بر برآیندگیری از دستاوردهای این پروژه ها و با نگاه های جامع تر و بیرونی تر برداشت. آنچه در مجموعه حاضر با تمام کاستیهای آن صورت گرفته در واقع گام کوچکی است در همین جهت و امید است با بصیرت و بینش تکمیلی بتوان بر رشد و اعتلای آن افزود.

